

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

فرستنده : یک هوادار

سوسیالیسم میلیون ها بار بهتر از سرمایه داری است

و کمونیسم جهانی از آنها بهتر است

بخش دوم:

درهم شکستن زنجیرهای ستم بر خلقهای اقلیت

این قدرت نوین پرولتری برای از بین بردن ستم بر خلقهای اقلیت به کار برده شد. انقلاب بلشویکی اولین دولت چند ملیتی جهان را به وجود آورد؛ دولتی که اساسش بر تساوی ملل قرار داشت. دولت سوسیالیستی نوین برای همه مللی که سابقاً در امپراطوری تزار تحت ستم بودند حق تعیین سرنوشت را به رسمیت شناخت. در سال ۱۹۱۷ قانون حق ملل در تدریس زبان های خود در مدارس و دانشگاه ها تصویب شد.

اتخاذ این اقدامات و بسیاری دیگر نشان داد که عزم جزم در حل مشکلات، واقعی است. برای مثال، بسیاری از ملل اقلیت دارای زبان نوشتاری نبودند. برایشان الفباء درست شد تا صاحب زبان نوشتاری شوند. دولت شوروی منابع قابل توجهی را به تولید انبوه کتاب، مجله، روزنامه، فیلم سینمایی، موسیقی های فولکور و موزه در مناطق ملل اقلیت اختصاص داد. سیاست های مربوط به ملل مقرر کرد که رهبری در مناطق ملی جدید باید از خود آن مناطق باشد و نه از سوی ادارات روسی. از میان مردم خود آن ملل، رهبران حزبی و حکومتی، مدیران مدارس و آموزش و اقتصاد تعلیم یافتند. در امپراطوری تزار، روسها ملت مسلط و ستمگر بودند. در دولت سوسیالیستی، سرزمین روسیه به جمهوری های غیر روس تخصیص داده شد؛ در دولت جدید از روس ها خواسته شد که زبان های غیر روسی کشور را یاد بگیرند. بر آزار و اذیت یهودیان نقطه پایان نهاده شد. روحیه مقابله با ستمگری ملی در جان و روح شوروی اولیه نفوذ یافت.

دولت نوین شوروی کارزارهای سراسری آموزشی و بهداشتی به راه انداخت. در فاصله میان جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم، هیچ کشور جهان در زمینه رشد تناسب میان تعداد دکتر و جمعیت، به پای شوروی نرسید. درصد سواد از ۳۰ به ۸۰ درصد در سال ۱۹۳۹ رسید.

در آن زمان، در کدامین نقطه دیگر جهان، چنین وقایعی در جریان بود؟ در هیچ کجا. می دانیم که وضع آمریکا چگونه بود. در آمریکا، آرپاتاید نژادی (جدا سازی سفیدان و سیاهان) قانون بود. قانون جیم کراو در اوج خود بود. وقتی پل رابسون، این هنرپیشه، خواننده و فعال رادیکال بزرگ آفریقائی تبار آمریکائی برای اولین بار به اتحاد

شوروی سفر کرد، از موفقیت‌های انقلاب در چیره شدن بر تعصبات نژادی و ملی حیرت زده شد. اقلیت‌های ملی و فرهنگی اتحاد شوروی مانند اقلیتها در جنوب آمریکا ضرب و شتم و کشتار نمی شدند. آمریکا و اتحاد شوروی دو دنیای کاملاً متفاوت بودند.

خلق اولین اقتصاد سوسیالیستی جهان

بخش پنجم:

تجربه اتحاد شوروی: ساختمان اولین اقتصاد سوسیالیستی جهان

لنین در سال ۱۹۲۴ درگذشت. پس از او، ژوزف استالین رهبری حزب کمونیست را در اتحاد شوروی به دست گرفت. انقلاب اجتماعی که از آن سخن راندم به طور لاینفک با رهبری استالین عجین است. در اواسط دهه ۱۹۲۰ این سؤال مطرح بود که آیا می توان در اتحاد شوروی سوسیالیسم را ساخت؟ آیا در جامعه ای با اقتصاد و فرهنگ عقب مانده می توان چنین کرد؟ آیا در شرایطی که اتحاد شوروی به مثابه یک دولت پرولتری تنهاست و معلوم نیست که انقلابات دیگری در کشورهای دیگر رخ خواهد داد، می توان در این کشور سوسیالیسم را بنا کرد؟ استالین قدم پیش گذاشت و برای این نظریه مبارزه کرد که بله شوروی می تواند و در این شرایط باید راه سوسیالیستی را در پیش گیرد. در غیر اینصورت نمی تواند بقاء یابد. و نخواهد توانست در نقطه دیگری به انقلاب یاری برساند. با این جهت گیری، استالین مبارزات پیچیده و حادی را برای اجتماعی کردن مالکیت صنایع و کلکتیویزه کردن کشاورزی هدایت کرد.

در اواسط دهه ۱۹۲۰ اوضاع اقتصادی در اتحاد شوروی چگونه بود؟ زراعت به شکل سابق دیگر کفاف تغذیه جمعیت شوروی را نمی داد. صنعت محدود بود و قادر به تولید کارخانه ها و ماشین هائی که برای مدرنیزه کردن اقتصاد لازم بود، نبود. روسیه جامعه ای بود که بخش روشنفکری آن کوچک بود. و فقط لایه نازکی از مردم دارای آموزش عالی در زمینه فنی و هنرهای لیبرال بودند. و همیشه در خطر حمله نظامی امپریالیستها بود. تضادهای اقتصادی و اجتماعی واقعی در مقابل انسان های واقعی که قصد داشتند جامعه و جهان را بر پایه نوین بسازند، قرار داشت.

ببینیم در همان دهه ۱۹۲۰ بقیه جهان چه شکلی بود؟ در اکثریت مناطق روستائی جهان فنودالیسم غلبه داشت. و سرمایه داری به شکلی بیرحمانه و بی برنامه در حال غرق کردن جهان بود. اما اکنون در اتحاد شوروی، در این یک تکه قلمروی آزاد شده، یک جنبش پرولتری نوین به قدرت رسیده بود که باید یک برنامه اقتصادی بریزد که به مردم خدمت کند. وقتی واژه "برنامه پنج ساله سوسیالیستی" بیان شد، تا قبل از آن چنین چیزی به گوش هیچکس نخورده بود. به نظر بورژوازی برنامه ریزی یک اقتصاد، اوج بی حرمتی و خطا بود.

برنامه ریزی یک اقتصاد

انقلاب سوسیالیستی یک نوع اقتصاد نوین می آفریند. این به معنای آن است که تولید دیگر امر خصوصی یک بخش اقلیت جامعه نیست. تولید زیر کنترل کلکتیو جامعه قرار می گیرد. و این کلکتیو از طریق کنترل دولت پرولتری بیان می شود. منابع اقتصادی دیگر برای تولید حداکثر سود نیست. بلکه برای برآورده کردن نیازهای اساسی و منافع توده ها و خدمت به انقلاب جهانی مورد استفاده قرار می گیرند. تولید اجتماعی دیگر بدون نقشه از پیش ریخته شده یا بدون هدف اجتماعی پیش برده نمی شود بلکه توسط اهدافی که آگاهانه اتخاذ شده اند شکل می گیرد و در کلیت خود هماهنگ می شود.

برنامه پنج ساله در اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۸ آغاز شد. تمرکز آن آهن و فولاد بود. مجتمع های صنعتی عظیم جدید از صفر ساخته شدند. کارخانه های تراکتور سازی در اولویت قرار داشتند. زیرا مناطق روستائی نیازمند تراکتور بودند. و کارخانه های تراکتور سازی در صورت لزوم، یعنی در صورت بروز جنگ، قابل تبدیل شدن به کارخانه های تانک سازی بودند. کارخانه های تولید ابزار به سرعت گسترش یافتند تا اقتصاد وابسته به واردات نباشد.

شعار برنامه پنج ساله این بود: «ما در حال ساختن یک دنیای نوین می باشیم». میلیون ها کارگر و دهقان با این روحیه به شور و حرکت در آمدند. در کارخانه ها و روستاها، مردم به بحث در مورد برنامه اقتصادی می پرداختند: اگر چنین اقتصادی ساخته شود چه تفاوتی در زندگی آنها- و مردم جهان- به وجود خواهد آورد. خواستهایشان را بیان می کردند و اینکه چه چیزهایی را می توانند بسازند و برای ساختن آنها به چه چیزهایی نیاز دارند.

برنامه های محلی ریخته می شد و تحویل مراکز برنامه ریزی مرکزی داده می شد که با برنامه سراسری ادغام شده و دوباره به پائین فرستاده شود. در کنفرانس های کارخانه، همه در مورد اینکه روند تولید را چگونه سازمان دهند حرف می زدند و نظر می دادند. مردم داوطلب کمک به ساختن راه آهن در مناطق دور دست و بیابان ها می شدند. آنها داوطلبانه ساعات درازی را کار می کردند. در کارخانه های فولاد، در راه رفتن بر سر کار آوازهای انقلابی می خواندند. تا پیش از این در تاریخ سابقه نداشت که مردم آگاهانه برای تحقق یک برنامه اقتصادی و اهداف اجتماعی آن این چنین بسیج شوند. بگذارید یکبار دیگر سوال کنیم: در همین زمان، در باقی نقاط جهان چه خبر بود؟ اقتصاد سرمایه داری در رکود اوایل دهه ۱۹۳۰ دست و پا می زد و سطح بیکاری به ۲۰ تا ۵۰ درصد رسیده بود. اما در اتحاد شوروی بیکاری توده ای خاتمه یافته بود. نه تنها بیکاری خاتمه یافته بود بلکه اتحاد شوروی با کمبود نیروی کار مواجه بود زیرا برای ساختمان جامعه نوین کارهای زیادی طلب می شد. صنعت سالیانه ۲۰ درصد رشد می کرد و سهم اتحاد شوروی از تولیدات صنعتی جهان که در سال ۱۹۲۱ فقط ۲ درصد بود در سال ۱۹۳۹ به ۱۰ درصد رسید.

با کلکتیویزه کردن کشاورزی در سال ۱۹۲۹، حزب کمونیست دست به یک حرکت بزرگ در جهت کلکتیویزه کردن کشاورزی زد. حکایت های ضد کمونیستی می گویند این نیز یک "توتالیتاریسم استالینی" بود. به ما می گویند استالین می خواست تمام قدرت را تحکیم کند و برای انجام این کار باید دهقانان را درهم می کوفت و گرسنه می کرد.

اما این نیز یک دروغ عجیب و غریب است. واقعیت آن است که کلکتیویزاسیون جوابی بود به تضادهای اقتصادی و اجتماعی در روستا و جوابی بود به نیازهای عاجل انقلاب. واقعیتی را که با این بهتان ها می خواهند سرپوش بگذارند آن است که کلکتیویزاسیون آتش یک خیزش توده ئی اصیل را در میان دهقانان که اسیر فقر و روابط اجتماعی برده وار بودند، روشن کرد. بیائید از نزدیک ببینیم این کلکتیویزاسیون چه بود؟

شوروی به طور جدی با این مشکل روبرو بود که آیا می تواند به طور قابل اتکائی مواد غذایی شهرها را تأمین کند به خصوص با این حساب که صنعت در حال جهش و جمعیت شهری به سرعت در حال گسترش بود. پس از انقلاب، زمین در میان دهقانان تقسیم شد. اما دهقانان مرفه، که کولاک خوانده می شدند، در اقتصاد روستائی که غرق در کشاورزی خصوصی مقیاس کوچک بود، در حال قدرت یافتن بودند. کولاکها صاحب زمینهای بیشتری بودند. صاحب آسیاب ها بودند. بخش بزرگی از بازار دانه های خوراکی را کنترل می کردند. پول قرض می دادند.

این وضعیت قطب بندی طبقاتی را در روستاها تشدید کرده بود. خطر واقعی بازگشت به شرایط دوران قبل از جنگ جهانی اول، کشاورزی را تهدید میکرد. این کولاکها صرفاً مالکین بیگانه نبودند. بلکه برای اعمال حاکمیت خود دارودسته هائی به راه انداخته بودند. دست به سازماندهی علیه رژیم زده بودند. و نیروهای اجتماعی دیگر را نیز در روستا به گرد خود جمع کرده بودند. جواب رهبری انقلابی، کلکتیویزاسیون بود. زمین و ابزار زراعت تبدیل به مالکیت جمعی شدند. بین سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳، ۱۴ میلیون دارائی های کوچک دهقانی غیر کارآمد با ۲۰۰ هزار مزرعه کلکتیو ادغام شدند. دولت به این مزارع جدید تراکتور و ماشین آلات می داد و آنها به دولت دانه های خوراکی می دادند. یک چنین مبادله پایه ئی برقرار شد.

کلکتیویزاسیون عکس العمهای اجتماعی مختلفی را برانگیخت. بخش بزرگی از دهقانان فقیر به آن خوشامد گفتند. بخشهای دیگر دهقانان نمی خواستند با آن همراهی کنند. این کلکتیویزاسیون دربرگیرنده اعمال زور علیه بسیاری از این دهقانان بود اما یک جنبش اجتماعی بود. کارگران متعهد داوطلبانه به روستا رفتند تا در خط اول جبهه مبارزه علیه کولاکها درگیر شوند. این کارگران در اداره مزارع نقش رهبری را به دست گرفتند. در بسیاری از مناطق کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر که سابق بر این مرعوب کولاکها شده بودند، وقتی دولت را پشتیبان خود و در مقابل باندهای کولاک یافتند، دست به تصرف زمین زدند.

زنان که زندگیشان توسط سنت ستمگرانه و قیود پدرسالارانه تعیین می شد، تبدیل به رانندگان تراکتور شدند. برای تیم ها در مزارع کشاورزی کتابخانه های سیار روانه شد. در برخی دیگر از مناطق مزارع گروه های تئاتر خود را سازمان دادند. مذهب، خرافه و سنت هائی که مثل موربانه مغز آدمها را می خوردند، به چالش کشیده شدند. مردم سرشان را بالا گرفتند و با ضرب آهنگ در جهت نوین جامعه هماهنگ و همراه شدند. شروع به بحث در مورد برنامه اقتصادی ملی و پیشرفتهای ملی کردند.

کولاکها انتقامجویانه مقاومت کردند. داستان هائی که مخالفین سوسیالیسم تعریف می کنند همیشه یکجانبه است. اینها می گویند، کولاکها "قربانی" شدند. اما این دروغ است. کولاکها دست به کمونیست کشی و تهاجمات سازمان یافته علیه کلکتیوها می زدند، در برداشت محصول خرابکاری می کردند و باندهائی را برای تجاوز به زنان به حرکت در می آوردند. کولاکها بالاخره شکست خوردند، بسیاری دستگیر شدند و بسیار اخراج شده و کشته شدند. این یک "خونریزی استالینیستی" نبود. بلکه نبردی بود بر سر آینده روستاهای شوروی. نبردی بود بر سر اینکه آیا صنعتی کردن کشور و دگرگونی اجتماعی می تواند به جلو رود یا اینکه سرمایه داری احیاء شده در روستا، جلوی آن را خواهد گرفت. این یک مبارزه طبقاتی حادی بود که مرگ و زندگی قدرت دولتی را رقم میزد.

کلکتیویزاسیون بخش مهمی از ساختمان یک اقتصاد سوسیالیستی است و اینکار باید می شد. اما مائوتسه دون نسبت به روشهای استالین در انجام اینکار انتقادهای جدی داشت. مائو می گوید که در زمان استالین کلکتیویزاسیون قبل از آنکه دهقانان از طریق کار تعاونی در زمین و استفاده از ابزار تجربه کسب کنند صورت گرفت و مضافاً اینکه دهقانان دارای یک پایه محکم سیاسی و ایدئولوژیک که آگاهانه برای تحقق مالکیت اجتماعی کلکتیوی مبارزه کنند، نبودند. یکی دیگر از انتقادات مائوتسه دون به کلکتیویزاسیون شوروی آن است که دولت بیش از اندازه دانه های خوراکی از روستا منتقل کرد. این مسأله به روابط میان مناطق شهری و روستائی لطمه زد. مائو انتقادهای دیگر هم داشت و چین مائوئیستی وظیفه کلکتیویزاسیون کشاورزی را بسیار متفاوت از شوروی انجام داد. که بعداً در باره آن صحبت خواهیم کرد.

اما جنبش کلکتیویزاسیون در اتحاد شوروی بخشی از یک پیشتازی جسورانه و الهام بخش برای یافتن راه بیرون از نظام کهنه مالکیت کوچک در کشاورزی و پیشروی بود. جنبش کلکتیویزاسیون به محرومان روستا امید بخشید. و بدون آن، اتحاد شوروی نمی توانست آلمان نازی را شکست دهد.

بخش ششم: تجربه شوروی: جنگ جهانی دوم و پس از آن

در اواسط دهه ۱۹۳۰ مقدمه های جنگ جهانی دوم آماده می شد. در سال ۱۹۳۱ ژاپن به منچوری در چین، واقع در مرز خاور دور اتحاد شوروی سوسیالیستی، حمله کرد. سال ۱۹۳۴ هیتلر پس از درهم شکستن حزب کمونیست آلمان قدرت خود را تحکیم و شروع به میلیتاریزه کردن اقتصاد کرده بود.

انقلاب شوروی به یک گره گاه حساس نزدیک می شد. خطر جنگ امپریالیستی رشد کرده بود. اتحاد شوروی سوسیالیستی چگونه می توانست خود را به لحاظ اقتصادی، نظامی و سیاسی و اجتماعی برای مواجهه با این وضع آماده کند؟

در سال ۱۹۳۴، استالین و دیگر رهبران شوروی احساس کردند که زمان تحکیم دستاوردهای سیاسی و اجتماعی انقلاب است. دولت پرولتری نوین در حال مواجه شدن با شرایط عینی بسیار سخت و پیچیده ای بود. جنگ در افق نمایان می شد. هیچ تجربه تاریخی در مواجهه با مشکلاتی با این مقیاس از مسائل موجود نبود. باید خودشان را آماده می کردند. اما در راه جواب دادن به این ضرورت عاجل اشتباهاتی رخ داد. بر اساس تغییراتی که در زمینه مالکیت به وجود آمده بود، سیاست بالا بردن تولید در کارخانجات و دیسپلین بیشتر، در پیش گرفته شد. اما گفته شد که رشد نیروهای مؤلده ضامن سوسیالیسم است. رهبری هر چه کمتر بر فعالیت و ابتکار عمل آگاهانه توده ها تکیه کرد. تجربه کردن های رادیکال دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ متوقف شد - تحکیم به گونه ای پیش رفت که روابط سنتی تر را تقویت کرد. سوسیالیسم در اتحاد شوروی باید مورد حمایت قرار می گرفت. اما رهبری شوروی دفاع از شوروی را مساوی و همسنگ منافع انقلاب جهانی قرار داد، گویی تضادی بین اینها نیست. و در همان حال به جای انترناسیونالیسم پرولتری، میهن پرستی ناسیونالیستی را تشویق کرد.

استالین و "تصفیه های بزرگ"

خطر فزاینده جنگ میان امپریالیستها و احتمال تهاجم امپریالیستی به اتحاد شوروی صحنه را برای آنچه که محققین غربی "تصفیه های بزرگ" در حزب کمونیست شوروی نامیده اند، آماده می کرد. در تاریخ مدرن کمتر موضوعی تا به این اندازه تحریف شده است. یکبار دیگر، داستان سرایی بورژوازی را در این باره می بینیم. به ما گفته می شود که استالین مست قدرت بود و می خواست قدرت مطلق داشته باشد و هر کس را که با او کمترین مخالفتی می کرد زیر پا له می کرد.

اما واقعیت اوضاع این بود که انقلاب با فشارها و مصاف های جدیدی مواجه بود. و مبارزه سیاسی در درون حزب و حکومت شوروی در حال تشدید بود. این مبارزه بر سر مسائلی مانند سیاست داخلی و بین المللی من جمله اتحادهای بین المللی، جهتی را که انقلاب باید در پیش گیرد و اینکه آیا انقلاب می تواند دوام آورد یا خیر، درگرفت.

به ما گفته می شود استالین پارانویا داشت. اما باید در مقابل بگوئیم که دشمنان انقلاب، واقعی بودند و نه خیالی. خرابکاری هائی که علیه انقلاب صورت می گرفت بسیار واقعی بود. جنبش های عقب مانده در جامعه موجود بود. خطر بزرگ آلمان واقعی بود. و در سال ۱۹۳۴، کسی که بعد از استالین بزرگترین رهبر شوروی بود و از

نزدیکان وی بود، ترور شد. فضای آن دوران اینگونه بود.

در مورد تصفیه‌ها باید صادقانه بگویم که باید تحقیقات بیشتری در مورد اینکه در دهه ۱۹۳۰ در درون حزب کمونیست شوروی واقعاً چه خبر بود صورت بگیرد. اما به نظر می‌آید که مسأله این بود: با تشدید تنش‌های بین المللی، وضعیت حزب و ارتش، نگرانی استالین و دیگر رهبران انقلابی را برانگیخت. دلایل واقعی برای این نگرانی وجود داشت. آنان نمی‌دانستند در شرایطی که جامعه و اقتصاد به سرعت در حال حرکت به سوی جنگ بودند، می‌توانند برای پیشبرد رهنمودهای شوروی به رهبران منطقه‌ای حزب اتکاء کنند یا خیر. دلایل موجهی موجود بود که رهبران انقلابی در مورد قابل اتکاء بودن فرماندهی بالای ارتش شوروی نیز در تردید باشند. بعد از جنگ جهانی اول، آلمان و شوروی وارد توافقات همکاری‌های نظامی شده بودند. این توافقات شامل تعلم افسران و فروش اسلحه بود. در مورد احتمال ایجاد روابط و بندهائی میان پرسنل ارتش شوروی و ارتش آلمان نگرانی موجود بود. سؤال این بود که در شرایطی که شوروی آماده رویارویی با امپریالیسم آلمان می‌شد، می‌توانست به ژنرال‌های شوروی تکیه کند یا اینکه این ژنرال‌ها با آلمان سازش خواهند کرد؟

این بود فضائی که تصفیه‌های مقامات بالای حزبی و نظامی در آن صورت گرفت. استالین برای دفاع از انقلاب می‌جنگید. نمی‌خواست اجازه دهد که شوروی به عقب، به سرمایه‌داری، بازگردد یا اینکه در مقابل امپریالیسم به زانو درآید.

اما درک استالین از تضادها و مبارزاتی که در سوسیالیسم بروز می‌کند در جوانب گوناگون غلط بود. درک استالین با ماتریالیسم مکانیکی رقم می‌خورد تا با ماتریالیسم دیالکتیکی. روش‌های او در حل پیچیدگی‌های اوضاع دارای اشکالات جدی بود که به نتایج وخیمی منجر شد. او برای حل مشکلات به تصفیه و عملیات پلیسی دست یازید. در حالیکه می‌توانست توده‌ها را بسیج کند که مسائل عاجل سیاسی و ایدئولوژیک در مورد جهت‌گیری کلی کشور را بفهمند و بر اساس آن عمل کنند. مائو رویکرد استالین را نقد کرد و گفت استالین گرایش به آن داشت که دو نوع تضاد را که اساساً با هم متفاوتند مخلوط کند: تضاد میان مردم و دشمن؛ تضادهای میان خود مردم. سرکوب که رویکرد مواجهه با دشمن است علیه مردمی که دشمن نبودند و صرفاً دچار اشتباهاتی شده بودند یا اینکه با سیاست حکومت ابراز مخالفت می‌کردند، به کار برده شد.

قهرمانی شوروی‌ها و شکست هیتلر

در ژوئن ۱۹۴۱ نازی‌ها به اتحاد شوروی حمله کردند. آنها مدرن‌ترین ارتش جهان و اکثر قدرت نظامی خود را علیه شوروی به میدان آوردند. هیتلر برای سربازانش روشن کرد که این یک جنگ نابودکننده است و در این جنگ هر گونه اصول بشری را باید دور اندازند.

شوروی‌ها با قهرمانی بی‌نظیری جنگیدند - استالین‌گرا در شاهد جنگ بلوک به بلوک و سرزمین‌های یخ‌زده، شاهد نبردهای حماسی تانکها بود. زمان حمله آلمان، شوروی یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده داشت و همین به شوروی امکان داد که در عرض چند هفته ۱۵۰۰ کارخانه عظیم را پیاده کرده و به مناطق شرقی اتحاد شوروی منتقل کند. بیش از ۲۰ میلیون نفر از اهالی شوروی در جنگ جهانی دوم جان باختند. یعنی یک نفر از ده نفر. هر چند دروغ نویسان غربی به ما می‌گویند نقطه عطف جنگ جهانی دوم روز "د" و پیاده شدن سربازان آمریکائی و بریتانیائی در نورماندی بود، اما واقعیت آن است که نبرد استالین‌گرا نقطه چرخش بود. در شکست هیتلر، شوروی‌ها عامل و نیروی عمده بودند. این پیروزی بدون عزم بزرگ و فداکاری‌های عظیم مردم شوروی تحت رهبری حزب کمونیست شوروی که استالین در رأسش بود، امکان نداشت. این نیز از دستاوردهای انقلاب شوروی است.

به لحاظ نظامی شوروی از جنگ جهانی دوم، پیروز بیرون آمد. اما انقلاب به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک بسیار ضعیف شده بود. نیروها و جریانات محافظه کار در حزب، حکومت و جامعه قوی شده بودند. پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ نیروهای بورژوازی جدید که در حزب کمونیست قوی شده بودند برای کسب قدرت مانور دادند. در سال ۱۹۵۶ خروشچف قدرت را به دست گرفت و حاکمیت یک طبقه سرمایه دار جدید را تحکیم کرد. تحت رهبری وی تجدید ساختار شوروی و تبدیل آن به یک جامعه سرمایه داری دولتی، به طور منظم پیش رفت. این پایان عمر اولین دولت پرولتری در تاریخ بود.

جایگاه انقلاب شوروی

اگر از یک چشم انداز گسترده تاریخی بنگریم، انقلاب شوروی یک راهگشائی تکان دهنده در زمینه رهائی بشر ستمدیده بود. توده های شوروی در مواجهه با موانع عظیم به دستاوردهای حیرت انگیزی رسیدند. جهان نوینی در پروسه آفریده شدن بود. این انقلاب الهام بخش ستمدیدگان جهان شد. این انقلاب بعد از کمون پاریس بازنمای اولین گام ها در جاده رهائی و به سوی جهانی خالی از ستم و از استعمار بود.

اما پروژه رهائی در جا نمی زند؛ رشد و تکامل می یابد. رهبران انقلابی بزرگ که دارای افق روشن و درک علمی هستند می توانند درسها را جمع بندی کنند و درکهای جدیدی را تکامل دهند و راه حل جدیدی را برای مواجهه با چالش های ایجاد یک جهان بدون طبقه، بیابند. مائوتسه دون پروژه کمونیستی را به سطح کیفیاً عالیتری رساند.

انقلاب چین

بخش هفتم: راهگشائی مائو: پیروزی انقلاب در چین

اول اکتبر ۱۹۴۹، مائوتسه دون در مقابل میلیون ها نفر که در میدان صلح آسمانی در پکن گرد آمده بودند سخنرانی کرد. او به مدت ۲۰ سال مردم چین را در مبارزه مسلحانه برای سرنگونی فئودالها و بیرون راندن امپریالیستها رهبری کرده بود. در این جشن پیروزی مائو اعلام کرد: «مردم چین به پا خاسته اند.» ولوله شادی جمعیت را فرا گرفت. اما مائو، در عین حال که در شادی و غرور پیروزی آنان سهیم بود، به آینده نیز می نگریست. او گفت آن قهرمانی و فداکاری هائی که به جشن پیروزی امروز منجر شد، «تازه اول کار است... صرفاً پیش درآمد کوتاه یک نمایشنامه طولانی است.»

به نظر مائو انقلاب نمی توانست در جا بزند و تمام شود. انقلاب در حال ورود به مرحله نوین دگرگونی سوسیالیستی اقتصاد، آفریدن نهادهای سیاسی نوین و شکل گیری ارزشهای جدید مبنی بر کار برای سعادت همگانی بود. هدف نهائی کمونیسم، جهان بدون طبقات، بود. اما در رهبری حزب کسانی بودند که وضع را اینطور نمی دیدند. از نظر آنان کسب قدرت در سال ۱۹۴۹ به منزله پایان انقلاب بود. از نظر آنان اکنون وظیفه یک چیز بود: ساختن چین مدرن. این بخشی از آن وضع چالشگر و پیچیده ای بود که مائو و توده ها مواجه شدند. نه طبقات زمیندار و سرمایه دارانی که سرنگون شده بودند حاضر بودند سرنوشت خود را قبول کنند. و نه امپریالیستهای که بر چین سلطه داشتند.

هنوز یکسال از به قدرت رسیدن کمونیستها در چین نگذشته بود که آمریکا جنگ کره را آغاز کرد. آنان جنگ را به نزدیک چین راندند و چین را تهدید به حمله هسته ای کردند. چین کمک های نظامی و داوطلب را به کره اعزام کرد و آمریکا را به زانو در آورد. اما بهای آن گران بود. ۲۰۰ هزار چینی در جنگ جان باختند و تعداد تلفات حدود ۹۰۰ هزار نفر بود.

آمریکا علاوه بر ناوگان ششم دریائی اش، شبکه ای از پایگاه های نظامی در تایوان، کره جنوبی و ژاپن علیه چین

انقلابی به وجود آورد. به مدت ۲۰ سال، آمریکا و کشورهای غربی با اعمال تحریم اقتصادی علیه چین، مانع از آن شدند که چین با اغلب نقاط جهان وارد روابط تجاری شود. انقلاب با یک فضای جهانی خصومت آمیز روبرو شد.

چرا در چین انقلاب شد

به تازگی یک کتاب ضد مائو به نام "مائو: داستان ناشناخته" نوشته جان هالیدی و ژون چان منتشر شده است. این کتاب با روش ضد کمونیستی متعارف ادعا می کند که انقلاب چین محصول توطئه چینی های مائوتسه دون بود. طوری صحبت می کند که قبل از انقلاب، وضع چین خیلی خوب بود و ستم اجتماعی هم موجود نبود. بیایید نگاهی به چین پیش از انقلاب بیندازیم.

اکثریت عظیم مردم چین دهقانی بودند که روی زمین کار می کردند اما زمین نداشتند یا کم داشتند. تحت سلطه زمینداری بودند که بر اقتصاد محلی و زندگی مردم حکمرانی می کرد. دهقانان با زحمت زیاد بقاء خود را تأمین می کردند. در سالهای بد که محصول کم بود، برگ و پوست درختان را می خوردند و مجبور می شدند فرزندان را بفروشند. یکسال سیل بود و یکسال خشکسالی. این توالی تمام نشدنی مشخصه کشاورزی چین بود. بین سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۳ به طور متوسط سالانه یک قحط سالی می آمد و صدها هزار نفر را می کشت.

برای زنان، زندگی جهنم بود. کتک خوردن از شوهر، بستن پا از کودکی، ازدواج های از قبل تعیین شده، همبستری اجباری با زمیندار و جنگ سالاران محلی، شمه ای از زندگی اکثر زنان چین در قبل از انقلاب است. با هر معیاری که تصور کنید، توسعه اقتصادی در پائین ترین سطح قرار داشت. صنعت بسیار کم بود. برای مثال جمعیت نانجینگ ۷۰۰ هزار نفر که ۲۰۰ هزار نفرشان خدمتکار، گارسون، دختران میخانه ها، فاحشه، راننده ریکشا و از این قبیل بودند. فقط ۱۶۰۰۰ کارگر صنعتی موجود بود.

در کارخانجات نساجی شانگهای، زنان جوان را شبها در محل کار حبس می کردند. مردم تنگ یکنیگر در دخمه های یک اتاقی و در کوچه های تنگ و تاریک زندگی می کردند. در این شهر، گروه های بهداشت شهرداری سالانه ۲۵ هزار جسد از خیابانها جمع آوری می کردند. ولی مناطق تحت کنترل مملو از هتل ها و کلوبهای شبانه لوکس بود.

در چین قبل از انقلاب، پزشکی سنتی به طور گسترده استفاده می شد. اما برای کشوری که ۵۰۰ میلیون جمعیت داشت تنها ۱۲ هزار دکتر تحصیل کرده موجود بود. سالانه ۴ میلیون نفر از بیماری انگلی و مسری می مردند. چین ۹۰ میلیون معتاد داشت.

به این دلیل مردم انقلاب کرده و قدرت را در دست گرفتند. تحت رهبری مائو و حزب کمونیست چین، انقلاب چین بلافاصله شروع به تغییر شرایط کرد.

انقلاب جامعه چین را به طور تعیین کننده تغییر می دهد

وقتی ارتش سرخ تحت رهبری کمونیستها بر شهرهای بزرگ مسلط شد، بانکهای بزرگ، کارخانجات و دیگر شرکتها را در دست گرفت. دارائی های تولیدی را در خدمت یک اقتصاد نوین گذاشتند. ساعت کار از روزانه ۱۲- ۱۶ ساعت به ۸ ساعت در روز تقلیل یافت.

وقتی ارتش انقلابی، ارتش های چیانکایچک را که از سوی آمریکا حمایت می شد و نیروهای نظامی زمینداران محلی را درهم شکست، نظام فنودالی به سرعت سرنگون شد. در حقیقت سرنگون کردن ستمگران در جریان جنگ انقلابی در مناطق آزاد شده شروع شده بود. تیم های کار تحت رهبری حزب، روستا به روستا می رفتند و

دهقانان را آموزش سیاسی می دادند و جلساتی از دهقانان ترتیب می دادند تا آنان در مورد مشکلات خود سخن گویند. آنان روستائیان را فرا می خواندند که بپا خیزند و خود را سازمان داده و زمین ها را تصرف کنند. پس از پیروزی در سال ۱۹۴۹، اصلاحات ارضی تبدیل به قانون شد و سراسر چین را فرا گرفت، درست مانند آبی که سد را می شکند و سرازیر می شود. در سراسر چین، دهقانان زمین، ابزار و حیوانات را تقسیم کردند. در کشوری که زنان هرگز با مردان برابر نبودند، نه فقط مردان بلکه زنان نیز زمین دریافت کردند. زنان سر خود را بالا گرفتند. در سال ۱۹۵۰ قانون جدید ازدواج به تصویب رسید و ازدواج کودکان و ازدواج های از پیش تعیین شده را پایان داد. قانون جدید حق طلاق را برای زن و مرد تضمین کرد. اما از نظر مائو انقلاب چیزی بیش از تصویب قوانین جدید بود. انقلاب باید فکر مردم را عوض می کرد. باید روابط اجتماعی ستمگرانه کهنه را عوض می کرد و افکار و ارزشهای کهنه را که نگهبان آن روابط اجتماعی ستمگرانه بوده و در میان مردم فراگیر بود، عوض می کرد.

بیوگرافی های ضد مائو و هیستریک به ما می گویند که مائو تشنه قدرت بود. اما این تهمتها صرفاً اعتراضی است نسبت به انقلابی که قدرت کهنه طبقات زمیندار، سرمایه داران بزرگ و سلطه گران خارجی را سرنگون کرد و قدرت نوینی به جای آن برقرار نمود. این قدرت نوین، یک شکل از دیکتاتوری پرولتاریا بود. به کارگران و دهقانان قدرت داد تا حاکمیت خود را بر جامعه آغاز کنند و استثمارگران قدیمی و جدید را سرکوب کنند. به ما گفته می شود که مائو میلیون ها نفر را کشت. اما در واقع، صدها میلیون نفر آزاد شدند؛ انقلاب مائوئیستی یک نظام اقتصادی و اجتماعی نوین آفرید که زندگی های بیشمار را از نابودی نجات داد. در سراسر تاریخ به ستمدیدگان فقط به عنوان دو دست نگریسته شده است. اکنون اما آنان حق و توان ایستادن را داشتند. و پشتوانه شان ارتش رهائی بخش خلق بود.

فکرش را بکنید که در آمریکا جامعه ای بسازیم که قدرت در دست ستمدیدگان و در خدمت به منافع آنان باشد. دولت به جای اینکه پلیس را به جان مردم محله های محروم بیندازد به مردم کمک کند که میراث تبعیض را ریشه کن کنند. در چین مائوئیستی، آنانی که پیش از انقلاب "عددی" نبودند، آزادی و قدرت آن را یافتند که حیات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را دگرگون کنند.

بخش هشتم: مائوتسه دون – گسست از مدل اقتصادی شوروی و پیشروی

هدف مائوتسه دون آفریدن یک اقتصاد سوسیالیستی بر اساس تعاون اجتماعی و مالکیت اجتماعی بود:

- * اقتصادی که نیازهای مادی و اجتماعی مردم را برآورده کند بدون آنکه بر استثمار تکیه داشته باشد.
- * اقتصادی که مشکلات تاریخی چین مانند گرسنگی وسیع، سوء تغذیه و قحطی مکرر را حل کند.
- * اقتصادی که به جای مکیدن منابع از روستا، روابط یاری متقابل میان صنعت و کشاورزی را به وجود آورده و تقویت کند.
- * اقتصادی که به کم کردن و در نهایت از بین بردن شکاف میان شهر و روستا و نابرابری های منطقه ای خدمت کند.

* اقتصادی که در تولید بر دانش و مهارت جمعی تکیه کند.

* اقتصادی که بتواند در مقابل حمله امپریالیسم ایستادگی کند.

چنین اقتصادی نمی توانست و نباید برای وام یا کمک متکی به امپریالیسم باشد یا جوابگوی نیازهای بازار جهانی سرمایه داری باشد.

انقلاب مائوئیستی برای خدمت به نیازهای اکثریت جمعیت چین و خدمت به انقلابی کردن جامعه یک نظام آموزشی جدید به وجود آورد. این انقلاب شروع به ایجاد یک فرهنگ نوین و مبارزه علیه شیوه های فکری کهنه کرد.

همه اینها به ایدئولوژی کمونیستی ره گشود. هدف رسیدن به کمونیسم بود: جامعه ای بدون طبقات و هر شکل از ستم.

استقرار یک قدرت دولتی جدید که بر اتحاد کارگر - دهقان متکی بود امکان دست زدن به تغییرات قاطع در شرایط دهشتناک چین را به وجود آورد.

زخم جانکاه اعتیاد از طریق درمان وسیع و آموزش کاملاً التیام یافت. کارزارهای توده ای برای تمیز کردن شهرها به راه افتاد. وبا و دیگر بیماری های مسری محو و مهار شدند. کارخانه های جدید و مسکن برای کارگران به سرعت ساخته و بیمارستان ها و مدارس پزشکی ایجاد شدند. در سال ۱۹۶۵ چین ۲۰۰ هزار دکتر عمومی داشت.

یک نظام سراسری آموزشی ایجاد شد. کارزارهای سواد آموزی به راه افتاد و در اواخر دهه ۱۹۵۰ اکثر دهقانان سواد خواندن داشتند.

گسست از مدل شوروی

اینها دستاوردهای حیرت انگیزی بود. اما در درون حزب کمونیست بر سر راه پیشروی، مبارزه درگرفت. یکی از بزرگترین موضوعات این بود که چگونه اقتصاد را تکامل داده و مدرن کنند.

یک بخش از رهبران حزب کمونیست برنامه صنعتی کردن سریع را جلو می گذاشتند. رویکرد آنها این بود که منابع را در بخش کارخانجات بزرگ و تکنولوژی پیشرفته متمرکز کنند. آنها می خواستند توسعه در مناطق شهری را پیش برند. از نظر آنان، بعد از توسعه شهرها، مواهب آن به روستاها هم می رسد. این رهبران میگفتند برای اداره اقتصاد ایجاد یک دستگاه برنامه ریزی متمرکز ضروری است و برای تأمین پرسنل اقتصاد جدید و ارگان های اداری جدید لازم است که لشگری از متخصصین تعلیم یابند. آنان میگفتند برای انگیزه دادن به مردم و کارکنان مؤسسات اقتصادی مختلف باید بر تفاوت دستمزدها و پاداش های مالی تکیه کرد.

این برنامه بازتاب نفوذ مدل شوروی بود که در دهه ۱۹۵۰ در چین بسیار قوی بود. اما مائو مشکلات این مدل را دریافت: دید که در عمل در شوروی چه مشکلاتی آفریده است و در دهه ۱۹۵۰ مشاهده کرد که با عملی کردن آن در چین چه مشکلاتی بروز کرده است. این راه توسعه، روی فن آوری و تخصص تأکید می گذاشت و ابتکار عمل آگاهانه و فعالیت آگاهانه توده ها را کنار می زد. در مدل شوروی، کشاورزی را تابع و در خدمت صنعتی کردن شهرها کرده بودند. مائو این مدل را نقد کرد. او گفت اگر قرار است چین بتواند در مقابل حملات امپریالیسم بایستد باید صنعت را غیر متمرکز کند و توسعه را در شهرها و سواحل که در مقابل تهاجم شکننده اند، متمرکز نکند.

مائو در تلاش بود که یک راه متفاوت برای توسعه اقتصادی و اجتماعی بیابد. در واقع پس از کسب قدرت سیاسی سراسری در سال ۱۹۴۹ مائو علیه دو گرایش مبارزه می کرد. اول و بیشتر از همه، او علیه میراث و فشارهای مستمر و نفوذ سرمایه داری و امپریالیسم غرب مبارزه می کرد. دوم، در حال بریدن از میراث توسعه مدل شوروی بود که از بعد از پیروزی انقلاب در سال ۱۹۴۹ در چین پیاده کرده بودند.

ادامه دارد